

## روحانیت شیعه و امام خمینی(ره) در تاریخ‌نگاری چپ ایرانی (قبل و بعد از انقلاب اسلامی)

داریوش نظری<sup>۱</sup>

سید احسان صادقیان دهکردی<sup>۲</sup>

مجتبی ذهابی<sup>۳</sup>

### چکیده

حرکت روحانیت شیعه، تأثیرگذاری در روند تحولات معاصر ایران، تئوری‌های سیاسی و حکومتی نیز به همراه اقتدار و نفوذ رهبری امام خمینی(ره) بر این جریان و موفقیت نهایی آن، در تاریخ‌نگاری چپ ایرانی قبل و بعد از انقلاب اسلامی بازتابی چشمگیر یافت. مورخان و تئوری‌پردازان چپ برای نخستین بار از جنبش و تکاپوی روحانیت شیعه و تئوری‌ها و رفتارهای عملی آن، قبل و بعد از انقلاب، تحلیلی مارکسیستی - طبقاتی ارائه دادند و بر اساس همین نگاه ایدئولوژیک، به تحلیل، تبیین، هم‌گرایی و واگرایی با این جریان اقدام کردند. این پژوهش بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی نشان دهد که چرا و چگونه مورخان و نویسندگان چپ ایرانی، تحت تأثیر نگاه ایدئولوژیک خود، تکاپوهای کلی روحانیت، و نفوذ و تأثیرگذاری امام خمینی (ره) را در دو دوره قبل و بعد از انقلاب تحلیل کردند و از کدام دیدگاه و با در نظر گرفتن کدام معیارهای ایدئولوژیک، ابتدا به تحلیل‌هایی هم‌سو با آن دست زدند و در نهایت بعد از انقلاب تحت تأثیر کدام مؤلفه‌های ایدئولوژیک، به نقد صریح و آشکار کردن اختلاف‌های عمیق خود با این جریان پرداختند؟

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ‌نگاری چپ، انقلاب اسلامی، روحانیت شیعه، رهبری امام خمینی (ره).

**Email:** dariushnazari76@yahoo.com

**Email:** ehsansadeghian@ut.ac.ir

**Email:** mojtabazahabi1365@yahoo.com

۱. استادیار تاریخ و باستان‌شناسی دانشگاه لرستان

۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

۳. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران دانشگاه اصفهان

## مقدمه

تکاپو و نفوذ سیاسی جریان چپ در سپهر سیاست ایران - به‌ویژه پس از مشروطه - آشکار بود و این جریان توانست بر روی برخی از مهم‌ترین تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر تأثیر بگذارد؛ ولی هرگز نتوانست به‌عنوان جریانی سیاسی و معطوف به قدرت، روند سازوکار قدرت را در ایران در دست بگیرد و در هم‌آوردی با دیگر جریان‌های سیاسی رقیب از صحنه خارج شد یا به حدی تضعیف شد که توان ایفای نقشی مؤثرتر را در خود نیافت؛ ولی این تمام داستان ظهور و افول جریان چپ در ایران نبود. با وجود شکست نسبی این جریان در به دست گرفتن قدرت در ایران، ولی تأثیرات عمیقش بر جریان‌های روشن‌فکری، گفتمان‌های سیاسی، ادبیات، اجتماع و فرهنگ ایران معاصر باقی ماند؛ به‌نحوی که می‌توان اذعان کرد که یکی از مهم‌ترین میراث‌های باقی‌مانده از جریان چپ در تحولات معاصر ایران، نوع دیدگاه این جریان دربارهٔ تحولات ایران و تحلیل و تبیین آن بر اساس آموزه‌های مارکسیستی و با بهره گرفتن از دستگاه واژگانی - مفهومی مندرج در این ایدئولوژی است. بر اساس چنین دیدگاهی بود که تمام جریان‌ها و حرکات‌های سیاسی - اجتماعی معاصر در ایران قبل از انقلاب، در تحلیل مورخان و نویسندگان چپ جایگاهی شاخص می‌یافتند و هرکدام براساس معیارها و آموزه‌های خاص مارکسیستی تحلیل، تبیین و نقد می‌شدند. در چنین فضایی، عجیب نبود اگر جریان روحانیت، تکاپوهای معطوف به قدرت‌ش، روش‌های مواجهه‌اش با حکومت پهلوی، برداشت‌های انقلابی و معطوف به تغییرش از آموزه‌های مذهبی شیعه، نظریات و تئوری‌های حکومتی‌اش و تمام آن مؤلفه‌های مطرح‌کنندهٔ نهاد روحانیت به‌عنوان جریانی مجزا در تحولات سیاسی ایران قبل از انقلاب، در کانون تحلیل‌ها و توجهات مورخان و نویسندگان چپ ایرانی قرار بگیرد. در این میان، نهاد روحانیت به‌صورت اعم، و تأثیرگذاری تدریجی امام خمینی(ره) بر گفتمان‌های سیاسی موجود و نیز نظریهٔ حکومتی او در قالب ولایت فقیه به‌طور اخص، چه قبل و چه بعد از انقلاب، به شکل‌های گوناگون توجه تحلیل‌گران چپ را به خود معطوف ساخت.

برای این تحلیل‌گران، نشان دادن پایگاه طبقاتی روحانیت، نوع برداشت‌های روحانیت از مذهب و توانایی روحانیت در جلب افکار عمومی برای مخالفت با حکومت پهلوی و عواملی از این‌دست، همواره از منظری مارکسیستی قابل تحلیل بود. درواقع، نوع برداشت مورخان و نویسندگان چپ از روحانیت، و رهبری امام خمینی(ره) و تئوری ولایت فقیه ایشان دو دورهٔ مجزا و متنوع را قبل و بعد از انقلاب تجربه کرد که می‌توان آن‌ها را دورهٔ نخستین (هم‌گرایی) و دورهٔ نهایی(واگرایی) نامید. این هم‌گرایی و واگرایی جریان چپ با روحانیت به‌طور اعم و رهبری امام

خمینی(ره) به‌طورِ اخص تحت تأثیر تحولات قبل و بعد از انقلاب قرار گرفت و دو گونه تجربه تحلیلی متمایز از جریان انقلاب و روحانیت تشیع را برای تحلیل‌گران چپ به همراه آورد که هر دوی این تجربه‌ها، کاملاً تحت تأثیر نگاه مارکسیستی این جریان قرار گرفت. در این پژوهش تلاش خواهد شد تا با رویکردی توصیفی بازتاب این دو مؤلفه در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری جریان چپ ایرانی، قبل و بعد از انقلاب بررسی شود و به این پرسش‌ها پاسخ داده شود: (۱) جریان روحانیت و رهبری امام خمینی(ره) در تحلیل‌های مارکسیستی جریان چپ چه جایگاهی یافت؟ (۲) جریان چپ، در قبل و بعد از انقلاب از کدام منظر و با استفاده از کدام دستگاه واژگانی به تحلیل این مؤلفه‌ها پرداخت و بازتاب این تحلیل در این دو دوره متمایز، از کدام آبشخورهای ایدئولوژیک و تکاپوهای سیاسی برخاسته بود؟

آنچه از تاریخ‌نگاری در عنوان این پژوهش مدنظر است، در واقع بازتابنده تمام یا بخشی از رویکردها، خوانش‌ها، تحلیل‌ها و تبیین‌هایی است که از جانب نویسندگان چپ عرضه می‌شد؛ نویسندگانی که بعضاً در کار نگارش آثاری در تحلیل تاریخ ایران نیز وارد می‌شدند. انجام چنین پژوهشی، هم می‌تواند بر آثار صرفاً تاریخی و کتب اختصاصی‌تر جریان چپ در حوزه تحولات تاریخ ایران، متکی باشد و هم بر مواضع، تحلیل‌ها و تبیین‌های چاپ‌شده این جریان در مجلات و روزنامه‌ها و ارگان‌های اختصاصی‌اش بهره بگیرد. مواضع نویسندگان و تحلیل‌گران معطوف به چپ، حاوی انگاره‌های تاریخی نهفته یا آشکاری است که در بازخوانی آراء و اندیشه‌های آنان در قبال موضوعات مختلف از جمله روحانیت شیعه دارای اهمیتی انکارنشده است.

## ۱- پیشینه

شکل‌گیری جریان چپ و تداوم تأثیرگذاری آن در تحولات سیاسی- اجتماعی ایران تاکنون موضوع پژوهش‌های چندی بوده است. کتاب‌هایی مانند «شورشیان آرمان‌خواه: ناکامی چپ در ایران» به خامه مازیار بهروز، «حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی» نوشته جمعی از نویسندگان و «نظر از درون به نقش حزب توده ایران (نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری)» از بابک امیر خسروی به‌صورت کامل بر جریان چپ تمرکز داشته‌اند. علاوه بر این، مورخانی مانند آبراهامیان نیز در آثار خود به جنبه سیاسی جریان چپ اشاره کرده‌اند. مقاله‌هایی نیز با تمرکز بر نقش سیاسی این جریان چاپ شده‌اند که برای نمونه به پژوهش‌های حمید احمدی حاجی کلایی می‌توان اشاره کرد. علاوه بر بُعد سیاسی تاریخ جنبش چپ، بُعد دیگری از میراث این جریان هم توجهات را به خود معطوف کرده است؛ بُعد تاریخ‌نگاری این جریان.

درباره تاریخ‌نگاری چپ ایرانی، اصول و موازین آن، نوع روش و بینش آن درباره تحولات تاریخ ایران و چگونگی تحلیل و تبیین تحولات تاریخی ایران در ادوار مختلف پژوهش‌های نسبتاً فراوانی انجام شده است؛ با وجود این تاکنون درباره بازتاب نهاد روحانیت و شخصیت امام خمینی(ره) و تحلیل نظریه ولایت فقیه در تاریخ‌نگاری چپ، پژوهش مستقلی انجام نشده است. در اینجا به نمونه‌ای از پژوهش‌های نزدیک به موضوع حاضر اشاره می‌شود که اگرچه موضوع حاضر در کانون توجهات آن‌ها قرار نگرفته است، ولی محتوای این پژوهش‌ها، از اشاره‌هایی مختصر به برخی ابعاد موضوع حاضر خالی نیست. «درآمدی بر تاریخ‌نگاری حزب توده ایران» عنوان پژوهش مشترک سهیلا ترابی فارسانی و مریم توسلی کوپایی بوده که در شماره ۴ مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری چاپ شده است. نگارندگان تلاش کرده‌اند تا با دسته‌بندی‌ای نسبتاً منسجم از مهم‌ترین ارکان و مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری حزب توده، به برخی از ابعاد آن توجه کنند. نوع رویکرد پژوهش نامبرده به‌گونه‌ای نیست که جریانی خاص مانند روحانیت را در کانون توجه قرار دهد.

«بررسی مواضع و دیدگاه‌های جناح چپ در دو دهه اول انقلاب اسلامی بر اساس روش تاریخ‌گرایی دیلتای» عنوان پژوهش دیگری است که تا حدودی به موضوع پژوهش حاضر نزدیک است. نگارندگان پژوهش مذکور تلاش کرده‌اند تا چرایی و چگونگی تداوم انگاره‌های چپ را در دو دهه پس از انقلاب اسلامی بررسی کنند و تأثیرات آن را در شکل‌بندی جریان‌ها و احزاب چپ‌گرای بعد از انقلاب نمایان کنند. بیشتر تمرکز پژوهش مذکور بر تداوم انگاره چپ بعد از انقلاب است؛ ولی به دلیل اشاره کردن به برخی از مؤلفه‌های چپ‌گرایی قابل توجه است. این مقاله از حسین هرسبیج و حسین توسلی است و در مجله مطالعات انقلاب اسلامی چاپ شده است. «بررسی موضع حزب توده در قبال انقلاب اسلامی ایران بر اساس اسناد چپ(حزب توده)» پژوهش دیگری است که با تمرکز بر تاریخ‌نگاری چپ و موضع آن در زمینه انقلاب اسلامی به نگارش درآمده است. موضوع روحانیت، رهبری امام خمینی(ره) و نظریه ولایت فقیه در کانون تمرکز نگارندگان نبوده است؛ ولی در بخش‌هایی از این پژوهش به برخی از مواضع حزب توده درباره انقلاب اسلامی می‌توان پی برد. این پژوهش را فریبرز محرم‌خانی و منصور عنبرمو به نگارش درآورده‌اند. مقاله اسماعیل حسن‌زاده با عنوان «دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق در قبال انقلاب اسلامی» پژوهش دیگری است که با تمرکز بر موضع چریک‌های فدایی درباره انقلاب اسلامی نوشته شده است.

## ۲- روحانیت شیعه در تاریخ‌نگاری چپ قبل و بعد از انقلاب اسلامی

کنشگری روحانیت شیعه در سپهر سیاست ایران به دوره‌های پیش از حکومت پهلوی برمی‌گردد. در کارنامه فعالیت‌های سیاسی این جریان، تئوری‌پردازی‌ها و عمل‌گرایی‌های قابل تأملی را می‌توان مشاهده کرد که نقطه عطف آن، انقلاب مشروطه است. پس از این تجربه تاریخی و ناکامی روحانیت شیعه در ایفای نقش تأثیرگذارتر در قدرت و سیاست ایران، دوره پهلوی اول و دوم مجال مجددی برای روحانیت فراهم آورد تا در کانون تحولات این دوره‌ها قرار بگیرد و خود را -به‌ویژه بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در مقام جریانی ناقد و صاحب تئوری و با گرایش‌ها و تکاپوهای سیاسی مشخص مطرح کند. شاکله این جریان، نوع نگاه و زاویه نقدش به قدرت پهلوی، خواسته‌ها و ایدئولوژی‌هایش و نیز تمام مؤلفه‌های شکل‌دهنده نهاد روحانیت و کنشگری سیاسی - اجتماعی آن، به‌عنوان موضوعی مهم در تاریخ‌نگاری چپ ایرانی و در نگاه و تحلیل نویسندگان و تئوری‌پردازان چپ در قبل و بعد از انقلاب جایگاهی شاخص یافت. نهاد روحانیت جایگاه اجتماعی ویژه‌ای برای جریان چپ داشت؛ چون جریان چپ می‌توانست با قرار دادن این نهاد در نظام تئوری‌پردازی مارکسیستی، آن را تحلیل کند و بر اساس ایدئولوژی خود، به هم‌گرایی و هم‌رایی با آن یا واگرایی و گسستن از آن اقدام کند.

### ۱-۲. روحانیت و تکاپوهای سیاسی آن در تحلیل‌های جریان چپ پیش از

#### انقلاب: از طرد و نفی تا پذیرش

با نگاهی دقیق‌تر به نوع واکنش چپ‌ها به تکاپوهای روحانیت به این نکته می‌توان پی برد که تحلیل و ارزیابی چپ‌ها از نوع حرکت و نگاه و ایدئولوژی نهاد روحانیت به‌ویژه پس از خرداد ۱۳۴۲ و با طرح برخی رویکردهای سیاسی - اجتماعی و حتی اقتصادی از جانب روحانیت، فزونی گرفته بود. این حضور پررنگ‌تر روحانیون در صحنه سیاسی، لاجرم نگاه‌ها را به جانب آنان معطوف می‌کرد. چپ‌ها و تئوریسین‌های حزب توده با تحلیل روش‌ها و رویکردهای روحانیون بر این عقیده بودند که «اهداف نهضت اسلامی در استقرار نظام اسلامی، پندارگراست» و با اشتباه خواندن مسیر حرکتی آن‌ها تحلیل می‌کردند که «چرا این طرز فلسفه اسلامی و این سیستم اقتصاد اسلامی که به اعتراف خودشان ۱۳۵۰ سال از عمر آن می‌گذرد، طی این مدت طولانی نتوانسته «سعادت انسان» را تأمین نماید و «مکتب جهانی» را بسازد و «جامعه جهانی بشر» را تشکیل دهد؟ و آیا مردم وقتی می‌بینند که طی این «مسیر» آن‌ها را به نقطه مقابل کعبه آمال

آن‌ها می‌رساند، در این صورت حق ندارند در این «مسیر» و این «وسیله» تجدیدنظر اساسی نمایند؟». (نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران، ۱۳۴۶)

این نقد و تحلیل البته نمی‌توانست موضع نهایی نویسندگان و مورخان چپ درباره روحانیت و جنبش و تحركات معطوف به قدرت روحانیت در دهه ۴۰ شمسی باشد؛ دلیل این نیز، فراگیری نسبی حرکت روحانیت در واقعه خرداد ۱۳۴۲ و بسط نسبی و پذیرش تقریبی آن نزد لایه‌هایی از جامعه ایران بود. علاوه بر این، نوع نگرش نهاد روحانیت به روابط بین‌الملل و نقدش به سیاست‌های حکومت پهلوی در عرصه جهانی، و نیز پاره‌ای مواضع انتقادی روحانیت درباره سیاست‌های اقتصادی- اجتماعی در بُعد داخلی، تحلیل‌گران جریان چپ را متقاعد می‌کرد که امکان نزدیکی جریان روحانیت را با ایدئولوژی جریان چپ توده‌ای، در نظر بگیرند. در واقع، از نظر نویسندگان چپ، شعارها و مواضع روحانیت شیعه در زمینه آمریکاستیزی، ضد استعمارگری و ضد امپریالیستی قابل تأمل بود. نوع تحلیل نویسندگان چپ نیز پس از قیام پانزدهم خرداد ۴۲ و روش‌شناسی انتقادی ایدئولوژیک آنان برخاسته بود؛ نگاهی که مهم‌ترین آب‌خور آن، بنیان‌های فکری- تحلیلی مارکسیستی بود. (امینیان، ۱۳۷۹: ۵۲-۵۴)

در چنین زمینه‌ای بود که رهبری حزب توده، جنبش ۱۵ خرداد را آخرین واکنش «جامعه سنتی» ایران در قبال رشد سرمایه‌داری تلقی می‌کرد. علاوه بر این، برای تئوریسین‌های چپ مذهب تشیع هم به‌عنوان جریانی با ظرفیت‌های سیاسی قابل توجه مطرح شده بود؛ این نکته در سال‌های منتهی به انقلاب پررنگ‌تر نیز شد. (بی‌نام، ۱۳۴۴: ۶۰؛ کیانوری، ۱۳۵۸: ۱۲؛ کیانوری، ۱۳۶۱: ۹) دیگر تحلیل‌گران جریان چپ هم، تحلیل‌های خود را بر همین روال انجام می‌دادند و معتقد بودند: «میهن ما در سال‌های اخیر شاهد گسترش روزافزون دامنه مبارزات ضد استعماری و ضد استبداد سلطنتی در بین طبقات و قشرهای مختلف مردم بوده است. یکی از ویژگی‌های این دوره از نبردهای خلق‌های ایران علیه اسارت مادی و معنوی خود، مشارکت عده نسبتاً کثیری از روحانیت مترقی میهن ما در این مبارزات است.» (بی‌نام، ۱۳۴۴: ۶۰)

علاوه بر تلاش برای گنجاندن تکاپوهای روحانیت در درون ساختارهای تحلیلی- تبیینی مارکسیستی، آنچه مورخان و نویسندگان و تحلیل‌گران چپ دنبال می‌کردند و به‌عنوان موضوعی مهم به آن می‌نگریستند، پدیده دین اسلام بود که در نگرش ایدئولوژیکی چپ، ساختار و هدف و برآیند اصلی آن به مبارزه میان طبقات مختلف جامعه تخفیف داده می‌شد. در واقع، دین اسلام در اینجا به مفهومی تبدیل می‌شد که به درون نظام مفهومی- واژگانی چپ فرو می‌گلتید و آنگاه در درون همان نظام مفاهیم و بنیان‌های ایدئولوژیک، بدان نگریسته می‌شد. بنابراین، از نظر چپ‌ها،

اسلام به‌عنوان یک دین الهی جامع در تمام ابعاد معنوی و اجتماعی و فردی آن مطرح نبود، بلکه تنها به‌عنوان پرچم ایدئولوژیک مبارزه طبقات ستم‌کش و محرومان علیه طبقات ستمگر و اغنیاء اهمیت داشت؛ همان‌گونه که طبقات استثمارگر نیز از اسلام به‌عنوان حربه تحمیق و استثمار توده‌ها استفاده کرده‌اند؛ «درواقع، اسلام پدیده‌ای طبقاتی است و بازتاب هیچ‌گونه اصالت مطلق و ماوراء شرایط اجتماعی که بازتاب «وحی» و حکم ثابت الهی باشد، موجود نیست.» (بی‌نام، ۱۳۴۴: ۶۴)

این تأکید بر وجه مبارزاتی اسلام و تلاش برای پررنگ‌تر نشان دادن ظرفیت‌های درونی این دین به‌ویژه در قرائت شیعی آن، به تناسب نزدیک‌تر شدن روند مبارزات به زمان انقلاب، از جانب تحلیل‌گران چپ وجه تحلیلی پررنگ‌تری نیز به خود گرفت. در چنین بستری بود که شخصیت‌هایی مانند احسان طبری در سال ۱۳۵۷ بر این نظریه پای می‌فشردند که «ماتریالیسم مقوله‌ای است که کمتر در ایران باید مورد توجه قرار گیرد. مقولات ماتریالیستی برای ذهنیت جامعه سنتی - مذهبی ایران واکنش برانگیز است و در ایران صرفاً بر آرمان‌های برابری‌خواهانه و محروم‌گرایانه باید تأکید شود.» (طبری، ۱۳۵۷: ۹؛ عمومی، ۱۳۹۰: ۵) نتیجه‌ای که از این نوع نگاه به اسلام به‌دست می‌آمد تا حدودی مشخص بود و آن اینکه میان اهداف، انگاره‌ها، ایدئولوژی‌ها و سازمان و ساختار اسلام با مارکسیسم تضاد و تباینی نیست و از درون هر دوی این جهان‌بینی‌ها، الگویی برای مبارزه می‌توان استخراج کرد. در چنین بستری و با چیدن مقدماتی این‌گونه، عجیب نبود که با طرح کردن سؤالاتی این‌چنین نزدیکی این دو جهان‌بینی را تئوریزه کنند: «آیا ضروری و اجتناب‌ناپذیر است که این دو ایدئولوژی حتماً در خط متقاطع یکدیگر قرار گیرند، یا ممکن و صلاح است که در موازات یکدیگر پیش بروند و اثبات اعتبار هر یک، به تجربه مردم، بسط دانش و ترقی اجتماعی واگذار شود؟ مسئله بر سر آن است که آیا به میان کشیدن اختلاف نظرها و پرداختن به بحث‌های فلسفی و در نقطه مقابل [هم] قرار دادن این دو بینش به سود جامعه ما، به سود آزادی، به سود ترقی و استقلال ملی ما می‌باشد؟» (بی‌نام، ۱۳۴۴: ۶۲)

بر اساس این دیدگاه، هر نوع تحرک و جنبشی با پیش‌زمینه‌ها و گرایش‌ها و تمایلات مذهبی - اعتقادی، در چارچوبی مارکسیستی تحلیل می‌شد. این‌گونه بود که برخی از تحلیل‌گران چپ با در نظر گرفتن برخی از ابعاد اجتماعی و پاره‌ای از ویژگی‌های حرکت روحانیت به این نتیجه رسیدند که «در کشور ما نیز بیداری توده‌های ستم‌کش مذهبی و مبارزات محافل ملی و دموکراتیک اسلامی مسائل نوینی را به وجود آورده است. آنان تعالیم اسلامی را چنان می‌فهمند و چنان تفسیر می‌کنند که به معنای انجام یک انقلاب عمیق ضد امپریالیستی و دموکراتیک در

جامعه ایران است؛ انقلابی که باید به‌سوی سوسیالیسم فرا رود و به هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان پایان دهد.» (گروه نویسندگان، ۱۳۶۰: ۷۹۵)

## ۲-۲. تاریخ‌نگاری چپ و تحلیل تحولات نهاد روحانیت از جنبش تا نهاد (بعد از انقلاب تا انحلال حزب چپ)

بعد از انقلاب اسلامی و در سال‌های نخستین شکل‌گیری و تثبیت موقعیت روحانیون شیعه در صدر حکومت و تلاش آن‌ها برای تدوین شیوه‌نویس حکومت‌داری، تحلیل‌های جریان چپ نیز روند متمایزتری را پیمود. در واقع در این دوره که روحانیت از دوره حرکت‌های انتقادی و کنشگری‌های سیاسی اعتراض‌آمیز به مرحله نهادسازی و تثبیت گام نهاده بود، فصل دیگری از تحولات را رقم زده بود که به تحلیل و تبیین دیگری نیاز داشت. در چنین فضایی بود که نگاه تحلیل‌گران چپ به این موضوع معطوف شد و به نسبت هم‌گرایی با حکومت یا واگرایی از آن تحلیل‌های متفاوتی به‌دست دادند. جایگاه نهاد روحانیت در تحلیل‌های جریان چپ کاملاً به نوع برخورد حکومت مرکزی با آن‌ها در سال‌های بعد از انقلاب بستگی داشت. در یکی دو سال نخست بعد از انقلاب جریان چپ هنوز به‌عنوان جریانی نسبتاً فعال در سپهر سیاست ایران به کنشگری می‌پرداخت و تحلیل موقعیت و رویکرد سیاسی - حکومتی نهاد روحانیت به‌صورت نه‌چندان انتقادی از جانب جریان چپ تداوم داشت؛ ولی بعد از منحل شدن حزب توده و ممنوع شدن فعالیت چپ‌ها نظر جریان چپ درباره روحانیت انتقادی‌تر و تندتر شد. می‌توان گفت که تحلیل طبقاتی جریان چپ از روحانیت بعد از انقلاب، از آن دست تحلیل‌هایی بود که می‌کوشید نهاد روحانیت و جایگاه طبقاتی آن را تئوریزه کند تا برای تحلیل ابعاد آن بر اساس آموزه‌های تئوریک مارکسیست، راهی بیابد.

این نحوه تحلیل پدیده‌های اجتماعی همواره به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تحلیلی - تبیینی تحلیل‌گران چپ به‌کار گرفته می‌شد. موضوع تکاپوی روحانیت شیعه نیز سبب می‌شد تا جریان چپ ضمن تحلیل ابعاد این جریان تلاش کند تا روحانیت را نیز در چارچوب روش‌شناسی تئوریک طبقه‌محور و موازین و معیارهای آن، در تحلیل مارکسیستی بگنجانند. این زاویه دید گرایش‌های چپ به روحانیت شیعه و شناخت جایگاه اجتماعی-سیاسی و طبقاتی آن بعضاً اختلافاتی را نیز میان گروه‌های چپ ایجاد می‌کرد و هر گروه و جریان کوچک‌تر معطوف به جریان کلی‌تر چپ در تلاش بود تا نگاه و رویکرد خود را در زمینه تحلیل طبقاتی روحانیت بهتر و کارآمدتر و مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی نشان دهد. برای نمونه، در تحلیل‌های جریان پیکار، از



شاخه‌های چپ، درباره پایگاه طبقاتی روحانیت آمده بود که «روحانیت، نماینده سیاسی طبقات ارتجاعی (فئودال‌ها و سرمایه‌داران تجاری، بازار و خرده‌بورژوازی سنتی) است؛ بنابراین یک نیروی سیاسی ارتجاعی است.» (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۳۱۴-۳۱۵)

این تحلیل، اصولاً روحانیت را نماینده سیاسی طبقات اجتماعی نمی‌دانست، بلکه آن را یک «کاست حکومتی» دارای منافع طبقاتی-سیاسی خاص خود می‌دانست. تئوری «کاست روحانیت» که محمدرضا شالگونی (تئوریسین گروه «راه کارگر») آن را تبیین کرد، روحانیت را چنین ارزیابی می‌کرد: «از نظر ما روحانیت یک «کاست حکومتی» است؛ چرا «کاست»؟ به دلیل اینکه با منافع هیچ کدام از گروه‌های اجتماعی کاملاً انطباق ندارد.» (سازمان کارگران انقلابی ایران، ۱۳۵۸: ۲۹) ولی حزب توده ضمن خرده گرفتن بر این‌گونه تحلیل از مقام و موقعیت روحانیت شیعه و نقد تئوری «کاست حکومتی»، روحانیت را طیفی ناهمگون و نماینده طبقات اجتماعی گوناگون و متضاد و در آن میان، روحانیت خط امام خمینی(ره) را نماینده قشرهای میانه و خرده‌بورژوازی و لذا انقلابی ارزیابی می‌کرد. تئوریسین‌ها و تحلیل‌گران حزب توده، همچنین برای گنجاندن بهتر روحانیت در درون نظام تئوریک مارکسیستی مبتنی بر تحلیل طبقاتی، مجدداً دسته‌بندی نوینی خلق کردند و از روحانیت به‌عنوان یک «قشر» نام بردند و نه یک کاست حکومتی. (طبری، ۱۳۶۱: ۳۰۵)

همین تقسیم‌بندی جدید سبب شد تا آن‌ها تحلیل‌های بیشتری در این زمینه انجام دهند: «روحانیت، قشری اجتماعی است. جامعه معاصر از دو نوع واحد اجتماعی تشکیل شده است: طبقه و قشر. طبقات از جهت اقتصادی-اجتماعی، از لحاظ مقامشان در تولید اجتماعی، و از لحاظ رابطه‌شان با استثمار همگون‌اند؛ یعنی یا مانند بورژوازی، مالک ابزار تولید است، استثمار می‌کند، و در تولید شرکت مستقیم ندارد یا مانند پرولتاریای معاصر فاقد ابزار تولید است، استثمار می‌شود، و در تولید شرکت مستقیم دارد و یا مانند خرده‌بورژوازی، صاحب ابزار تولید است و استثمار می‌کند؛ ولی در تولید نیز شرکت مستقیم دارد؛» (طبری، ۱۳۶۱: ۳۰۵-۳۰۶) ولی قشر قرار بود مفهومی جدید برای تحلیل واقعیتی اجتماعی باشد تا چارچوب ایدئولوژیک تحلیلی بتواند واقعیت اجتماعی را بهتر تبیین کند. بنابراین، هنگامی که روحانیت شیعه در ذیل مفهوم قشر قرار می‌گرفت، تحلیل‌گر چپ این‌گونه توضیح می‌داد که «اما قشرها، از جهت اقتصادی-اجتماعی و رابطه با تولید همگون نیستند و در آن، متعلقان به طبقات مختلف شرکت دارند و همگونی آن‌ها تنها در نوع عملکرد اجتماعی آن‌هاست، مانند کارمندان و روشن‌فکران و روحانیون. کارمندان اعم از لشکری یا کشوری در خدمت دستگاه اداری دولتی یا خصوصی‌اند؛ ولی در میان آن‌ها متعلقان به

بورژوازی (کارمندان ارشد) و متعلقان به خرده‌بورژوازی (کارمندان متوسط) و متعلقان به زحمتکشان (کارمندان جزء و پیش‌خدمت‌ها و فرآشان و...) وجود دارند. همچنین است قشر روشن‌فکر و قشر روحانی. کوچک‌ترین شباهتی بین یک روحانی فئودال و اشراف‌منش و وابسته به بورژوازی بزرگ و یک روضه‌خوان روستایی فقیر نیست. در درون قشرها، تضاد طبقاتی و در نتیجه مبارزه طبقاتی وجود دارد؛ بنابراین از هیچ‌گونه «کاست روحانیت» نمی‌توان سخن گفت.» (طبری، ۱۳۶۱: ۳۰۵-۳۰۶)

مواضع طیف‌های گوناگون روحانیت شیعه در برابر حکومت پهلوی، بعضاً دسته‌بندی‌هایی را نیز میان آن‌ها ایجاد کرده بود و اختلاف آن‌ها بر سر چگونگی اتخاذ موضع در قبال حکومت پهلوی، نوع نقد و مبارزه آن‌ها را هم تمایز می‌بخشید. جریان چپ بعد از انقلاب در تحلیل‌های خود به همین اختلاف دیدگاه‌ها بین برخی جریان‌های روحانیت توجه کرد و با معیارهای شناخته‌شده خود و با بهره گرفتن از همان مفاهیم اصلی مندرج در نگاه و تحلیل مارکسیستی‌اش، این گرایش‌های مختلف جریان‌های روحانیت را در درون هسته تئوریک خویش گنجانده. بنا بر این تحلیل جدید، روحانیون (به‌طور اعم) به سه جناح تقسیم شدند: روحانیت ارتجاعی که به فئودال‌ها و بزرگ‌زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ وابسته است؛ روحانیت میانه‌رو و سازشکار که به سرمایه‌داری متوسط و خرده‌بورژوازی مرفه وابسته است و روحانیت مبارز و خَلقی که بیانگر منافع طبقاتی طبقات متوسط و محروم جامعه است و با انقلاب ایران به حکومت رسیده است. (کیانوری، ۱۳۶۱: ۲۶۷-۲۶۹) در ادامه، با مقایسه روحانیون با روشن‌فکران، این تحلیل، به این ختم شد که «این تقسیم‌بندی کاملاً طبقاتی روحانیت، نظیر همان تقسیم‌بندی طبقاتی قشر روشن‌فکر جامعه است. روشن‌فکران هم، از لحاظ طبقاتی قشری همگون را تشکیل نمی‌دهند و به سه قشر روشن‌فکران خودفروخته به طبقات غارتگر، روشن‌فکران میانه‌حال و سازگار، و روشن‌فکران انقلابی هوادار توده‌های محروم تقسیم می‌شوند.» (کیانوری، ۱۳۶۱: ۲۶۹)

به نظر تحلیل‌گران چپ، این پایگاه طبقاتی، موضوعی بود که هم پیش از انقلاب و هم بعد از قدرت‌گیری روحانیون پس از انقلاب اسلامی نیز مشهود بود؛ «این تقسیم‌بندی روحانیت، نه تنها در دوران پیش از پیروزی انقلاب ایران وجود داشت، بلکه هم‌اکنون پس از انقلاب نیز در جامعه ایران کاملاً مشهود است. در عین اینکه از لحاظ اعتقاد به مبانی ایدئولوژیک اسلامی اختلافی بین گروه‌های گوناگون روحانیت شیعه در ایران دیده نمی‌شود، در موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی بخش‌ها و شخصیت‌های گوناگون آن اختلاف‌های جدی و بنیادی کاملاً مشهود و بارز است. کیست که اختلاف جدی را میان موضع‌گیری سیاسی و اجتماعی مراجع مهم تقلید، مانند آیت‌الله

شریعتمداری و آیت‌الله سید صادق روحانی از یک‌سو و امام خمینی(ره) و آیت‌الله طالقانی و پیروان خط امام خمینی(ره) از سوی دیگر نبیند و وابستگی طبقاتی دیدگاه‌های آن‌ها را به‌طور روشن تشخیص ندهد.» (کیانوری، ۱۳۶۱: ۲۶۹)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، حزب توده در تقسیم‌بندی روحانیت و به‌تبع آن نیروهای سیاسی مسلمان، به پایه طبقاتی قائل بود و منظورش از «روحانیت مبارز و خلقی»، روحانیت نزدیک به امام خمینی(ره) بود؛ ولی موضوع در همین‌جا به پایان نمی‌رسید و این شاخه از روحانیت نیز به نوبه خود به سه گرایش طبقاتی تقسیم می‌شد. (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۳۰۵) گرایش اول مربوط به آن بخش از روحانیت است که به‌طور مشخص در مواضع بورژوازی لیبرال قرار می‌گیرد و از مالکیت و بهره‌کشی سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان دفاع می‌کند و قوانین اسلام را در چارچوب نگهداری منافع این طبقات تفسیر می‌کند. گرایش دوم مربوط به بخش دیگری از روحانیت است که در مواضع قاطع و پیگیر ضد امپریالیستی قرار می‌گیرد و از محدود کردن مالکیت سرمایه‌داری و مالکیت زمین و محدود کردن بهره‌کشی دفاع می‌کند؛ این بخش نماینده منافع بخش بالایی و متوسط اقدار بینابینی جامعه است. گرایش سوم، آن بخش از روحانیت است که به‌طور پیگیر از منافع توده‌های محروم ده‌ها میلیونی جامعه ما جانبداری می‌کند. به این ترتیب، روحانیت ایران با وجود اینکه در درون خود دارای عوامل همبستگی است، در زمینه برخورد با موضوعات اجتماعی و خواست‌های طبقاتی یکپارچه نیست و ساختار طبقاتی دارد. (کیانوری، ۱۳۶۱: ۲۷۰)

### ۳-۲. انحلال حزب توده و چرخش تحلیلی - تبیینی آن در قبال نهاد روحانیت

انحلال حزب توده و ممانعت از فعالیت و کنشگری این جریان در ساختار سیاسی - حزبی ایران بعد از انقلاب، گفتمان انتقادی و البته صریح‌تر و تندتری را از جانب آن درباره تحولات بعدی انقلاب ایجاد کرد. هدف این انتقادات، نهاد روحانیت و سیاست‌ها و رویکردهای تمرکزگرایانه آن در رأس قدرت بود. در این میان، آنچه اهمیت داشت این بود که نقدهایی که پس از حذف حزب توده از ساختار سیاسی، به جانب نهاد روحانیت سرازیر شد، در همان چارچوب‌های مشخص ایدئولوژیک گنجانده می‌شد و این‌بار، تمام آن ضد ارزش‌ها و گرایش‌هایی که در منظومه اعتقادی مارکسیسم به‌عنوان ارزش‌های سرمایه‌داری، امپریالیستی و استعمارگرایانه نقد می‌شد، به نهاد روحانیت نسبت داده شد. اینکه این نحوه تحلیل قدرت‌گیری و گرایش‌های تمرکزگرایانه روحانیت پس از انقلاب تا چه میزان درست یا نادرست بوده است، اینجا محل بحث نیست؛ بلکه اهمیت این نحوه نقد از

این نظر است که معیار نقد حزب توده در اینجا همان اصول ایدئولوژیک مارکسیستی و با بهره گرفتن از همان دایره مفهومی شناخته شده بوده است. بر اساس چنین بسترها و پیش‌زمینه‌هایی بود که در تحلیل نویسندگان چپ، نهاد سیاسی برآمده از انقلاب، با موازین و شعارهای پیشین هماهنگی نداشت و روحانیت به‌عنوان میراث‌خوار انقلاب، تغییراتی آشکار را در مشی سیاسی-اجتماعی خود ایجاد کرده بود.

آنچه در این دوره و در درجه نخست برای پاره‌ای از این نویسندگان چپ (مارکسیستی) اهمیت داشت، جایگاه نگرش مذهبی در روند تکاملی تاریخ و نیز بررسی ظرفیت‌های درونی ایدئولوژی مذهب در مسیر اداره اجتماع بود. در این دست از تحلیل‌های تاریخی-جامعه‌شناسانه، برخی از این مورخان اصولاً شیوه تفکر مذهبی را در جریان تکامل تاریخ محکوم به شکست می‌دانستند، آن را شیوه‌ای غیرعقلایی ترجیح می‌دادند و در عین حال سبک اداره اجتماعی از جانب این ایدئولوژی را آنتی‌دموکراتیک قلمداد می‌کردند. (طبری، ۱۳۵۹: ۱۷۷) رصد این چنین دیدگاه‌هایی در نگرش تاریخی-اجتماعی چپ‌های (مارکسیست‌های) تندروتر تأییدکننده این نکته است که از نگاه آنان جریان مذهبی چون جایی در تکامل تاریخی مدنظر مارکس ندارد، نمی‌تواند ایفاگر نقشی درخور در این مسیر باشد. برای نمونه، در نگرش پاره‌ای از بازماندگان چریک‌های فدایی خلق در دهه شصت، بر این نکته تأکید می‌شد که «نیروهای انحصارطلب که آخوندهای قشری مسلک را نیز می‌توان در زمره آنان جای داد، گرایش‌های شدیداً عقب‌گرا و ارتجاعی دارند. آنان با هر نوع تفکر مادی‌گرایانه خصومت می‌ورزند. انحصارطلبی ایدئولوژیک و حملات خصمانه آنان به کمونیسم و نیز باقی مکاتب مادی‌گرایانه، شدیداً ارتجاعی است و خصلت ضدکارگری به خود می‌گیرد؛ بر این اساس این جریان در نهایت با امپریالیسم هم‌جهت خواهد شد.» (ارگان و نشریه فداییان خلق، ۱۳۶۰: ۴۷) بر اساس این دیدگاه، جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی چرخشی کامل به راست به سمت وابستگی به امپریالیسم و بلوک غرب و در سیاست داخلی چرخشی به سمت دفاع از منافع بزرگ سرمایه‌داران، زمین‌داران و فتودال‌ها انجام داده بود. حاکمیت جمهوری اسلامی به دست «ارتجاعی‌ترین نیروهای قشری مدافع سرمایه‌داری وابسته» افتاده بود و در یک کلام، نظام جمهوری اسلامی به یک نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم بدل شده بود. (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۳۰۶-۳۰۷)

دلیل اصلی جریان چپ در رویکرد انتقادی به روحانیت در اوایل دهه شصت، پاره‌ای از واقعیت‌های اجتماعی مانند «انحصارطلبی ایدئولوژیک و مکتبی روحانیت» و «تحمل نکردن دگراندیشان آتئیست و مارکسیست به دلیل عقایدشان» بوده است. از بدو انقلاب در زمینه

موضوع آزادی، دو جریان در رهبری روحانیت وجود داشت. افرادی که سرکوب نیروهای چپ را می‌طلبیدند و کسان دیگری هم بودند که در عین مخالفت ایدئولوژیک با نیروهای چپ، توسل به زور را جایز نمی‌شمردند و خواهان جدال آزاد افکار و عقاید بودند. برجسته‌ترین نماینده گروه دوم مرتضی مطهری بود. (کیانوری، ۱۳۶۱: ۲۷۶-۲۷۸؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۹۲۶)

### ۳- امام خمینی (ره)، کنشگری‌ها و رویکردهای سیاسی ایشان در تاریخ‌نگاری چپ ۳-۱. تاریخ‌نگاری و مبانی تحلیلی جریان چپ درباره تکاپوهای سیاسی - مذهبی امام خمینی (ره) قبل از انقلاب: دوره پذیرش ایدئولوژیک

تأثیرگذاری امام خمینی (ره) در تحولات تاریخ معاصر ایران معلول علت‌های پر اهمیت زیادی بوده که هرکدام در جای خود موضوع تفسیرها، تحلیل‌ها و پژوهش‌های چشمگیری قرار گرفته است. این تأثیرگذاری امام (ره) چند علت داشت: نوع برخوردها و انتقادهای و اعتراض‌های متمایز امام خمینی (ره) به قدرت پهلوی، پایگاه مهم انتقادی امام خمینی (ره) که از دل آموزه‌های اعتقادی - مذهبی شیعه برآمده بود؛ و مقاومت سرسختانه و فسادناپذیر امام (ره).

عوامل مذکور به تدریج سبب ارتقای پایگاه مشروعیت امام خمینی (ره) نزد دیگر جریان‌های سیاسی و منتقد دوره پهلوی شد. این سیر حرکتی، از نخستین دوره‌های اعتراض‌های امام خمینی (ره) قبل و بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی او در مقام رهبری انقلاب و نیز سال‌های پس از انقلاب، در تاریخ‌نگاری و تحلیل‌ها و دیدگاه‌های جریان چپ بازتاب یافت. تحلیل‌گران نزدیک به جریان چپ، امام خمینی (ره) را در دوره‌های گوناگون قبل و بعد از انقلاب از دیدگاه‌های گوناگونی بررسی کردند و به تحلیل حرکت و نوع کنشگری او و طرفدارانش و نیز رویکرد سیاسی - مبارزاتی آن‌ها پرداختند. اکثر قابل‌توجه و قابل‌تأمل این تحلیل‌ها در قالب نظام تئوریک چپ و با بهره‌گیری از همان نظام مفهومی - واژگانی مارکسیستی بود؛ نظامی که مهم‌ترین وجوه انتقادی جریان چپ را تشکیل می‌داد. بررسی دیدگاه‌های جریان چپ درباره امام خمینی (ره) نشان می‌دهد که نگاه این جریان به امام (ره) تابعی از سیاست‌ها و مواضع ایدئولوژیک جریان چپ بوده و براساس تحولات سیاسی دگرگون می‌شده است. برای رصد این مواجهه ایدئولوژیک می‌توان به دوره‌های پس از خرداد ۱۳۴۲ اشاره کرد که جریان چپ به نهضت امام خمینی (ره) توجه نشان داد و از آنجا که این جنبش را جنبشی ضد دیکتاتوری شاه ارزیابی می‌کرد، بر اساس تاکتیک جبهه واحد کوشید تا از آن به سود اهداف استراتژیک مرحله‌ای و نهایی خود

بهره جوید. (کیانوری، ۱۳۵۸: ۱۷-۲۳؛ گروهی از نویسندگان، ۱۳۶۰: ۶۰۹؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۳۱۵)

آنچه در این دوره‌های ابتدایی و در شکل‌دهی به نگرش ایدئولوژیک جریان چپ به حرکت روحانیت به رهبری امام خمینی(ره) بسیار مهم بود، موضع کلی‌تر شوروی درباره جنبش روحانیت بود؛ بنابراین چپ‌گرایان ایرانی نیز به تبعیت از شوروی، به تحلیل حرکت روحانیت می‌پرداختند. (طبری، ۱۳۶۶: ۲۴۲) از دیدگاه حزب توده، امام خمینی(ره) در رأس جریان و به‌عنوان نماینده طیفی از اقشار اجتماعی درآمده بود که خاستگاه‌های طبقاتی خاص خود را داشتند. بر اساس این تحلیل‌ها، این حرکت، از لحاظ خاستگاه طبقاتی، بازتاب منافع خرده‌بورژوازی سنتی و دهقانان و بخشی از بورژوازی متوسط و کوچک (کسبه و بازاریان) بود که در اثر توسعه سرمایه‌داری وابسته به غرب در ایران، منافع خود را از دست می‌دادند. از لحاظ سیاسی، این جریان ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری بزرگ بود و در ستیز با رژیم شاه-آمریکا قرار گرفت. این مخالفت با توسعه سرمایه‌داری وابسته از نظر ماهیت اجتماعی، ارتجاعی بود؛ زیرا مخالف رشد سرمایه‌داری صنعتی بود ولی از نظر شکل سیاسی می‌توانست مترقی باشد، زیرا در خدمت براندازی سلطه امپریالیستی و بورژوازی وابسته قرار می‌گرفت. (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۳۰۷)

با نزدیک‌تر شدن جریان تحركات اعتراضی به مسیر انقلاب، لزوم بررسی جدی‌تر و اعلام موضع صریح‌تر در قبال رشد گرایش‌ها به جانب امام خمینی(ره) بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شد. بنابراین، در کنار موضعی که دیگر جریان‌های درگیر در مسائل سیاسی ایران در دهه ۵۰ اتخاذ کردند، جریان چپ نیز ضروری دید تا تحلیلی مناسب‌تر و البته مبتنی بر واقع‌گرایی و نوعی آینده‌نگری از حرکت و تأثیرگذاری امام خمینی(ره) به دست دهد. در این مرحله بود که برخی از تحلیل‌گران و رهبران جریان چپ مانند کیانوری به این نتیجه رسیدند که آینده از آن «جریان اسلامی» (به رهبری آیت‌الله خمینی) است و آن را آینده‌دارترین نیروی اپوزیسیون تلقی کردند و لذا حمایت از این نیرو را به‌عنوان آماج اصلی تاکتیک جبهه واحد توصیه می‌کردند. (طبری، ۱۳۶۶: ۲۶۳-۲۶۴) کیانوری صراحتاً اعلام می‌کرد که حمایت از حرکت آیت‌الله خمینی، در کانون توجهات حزبی باید قرار گیرد، چون از نظر او، این تحلیل و برداشت، تحلیل و برداشت شوروی نیز بود. با پیشرفت انقلاب در ایران، موضع‌گیری جناح طرفداران روش کیانوری محکم‌تر و روشن‌تر و مفتح‌تر می‌شد و هیئت اجرائیه مجبور می‌شد به اسنادی که در این خط تهیه می‌شد، رأی مثبت دهد. پیروزی تام کیانوری در نبرد طولانی و پر پیچ‌وخم بحث، بر اسکندری تحمیل شد. (کیانوری، ۱۳۵۸: ۱۸-۱۹؛ طبری، ۱۳۶۶: ۲۶۳-۲۶۴)

## ۲-۳. چپ‌ها و تحلیل‌های پساانقلابی از حرکت امام خمینی(ره): از هم‌گرایی نخستین تا واگرایی کامل

بلافاصله بعد از انقلاب و در ماه‌های نخست استقرار حکومت جدید، رویکرد حمایت‌گرانه و هم‌گرایانه جریان چپ از امام خمینی(ره) و راه و روش و دیدگاه او در سیاست و قدرت تداوم یافت. آنچه مهم بود اینکه در تحلیل جریان چپ از حرکت امام خمینی(ره)، معیارها و موازین تئوریک چپ به روشنی لحاظ می‌شد و جریان چپ از همان آبشخورهای ایدئولوژیک به تحلیل حرکت امام می‌پرداخت؛ بر این اساس بود که جریان چپ اعلام کرد: «به نظر ما امام خمینی(ره) و پیروان راه او طی قریب یک سال و نیمی که در قدرت هستند به‌عنوان وابستگان به بورژوازی وابسته و غیروابسته و با اسلوب‌های فاشیستی عمل نکرده‌اند؛ بلکه به‌عنوان نمایندگان قشرهای متوسط خلق و گاه حتی چپ‌تر از آن عمل کرده‌اند.» (طبری، ۱۳۶۱: ۳۰۵-۳۰۶) برخی از تحلیل‌گران چپ در این دوره حساس، حتی پا را فراتر می‌گذاشتند و بر این نظر تأکید می‌کردند که «حزب توده، ولایت فقیه را زیربنای مذهبی جامعه ایرانی تفسیر می‌کند.» (به‌آذین، ۱۳۶۰: ۳)

این رویکرد همدلانه زیاد طول نکشید، چون روند تحولات پس از انقلاب و اتخاذ رویکردهای سخت‌گیرانه از جانب حکومت جدید در برابر دیگر جریان‌های سیاسی و به‌ویژه حزب توده، جایگاه امام خمینی(ره) و رویکردش درباره حکومت را در نگرش و تحلیل جریان چپ دگرگون کرد. درواقع، به فاصله دو سال بعد از انقلاب حزب توده به این نتیجه رسید که به دلایل زیر زمینه به نفع جناح راست فراهم شده است: ضعف نیروهای جناح مترقی (دموکراسی انقلابی)، موقعیت ویژه آیت‌الله خمینی، تزلزل و نوسان جناح میانه، فشار شدید جناح راست با استفاده از اهرم فقه اسلامی (که ماهیتاً کارمایه زیادی به نفع فئودالیسم و سرمایه‌داری در آن وجود دارد)، مکتبی بودن حاکمیت (که آن را در عرصه داخلی و خارجی از مارکسیست‌های آتئیست و ملحد دور می‌کند و عمال امپریالیسم هم به این موضوع دامن می‌زنند و توده‌های مردمی را تحریک می‌کنند)، و همچنین عامل مهم جنگ تحمیلی. (نشریه و ارگان رسمی حزب توده ایران، ۱۳۶۳)

علاوه بر این، ایدئولوژی فداییان نیز در تضاد آشکار با اندیشه‌های رهبر انقلاب اسلامی بود. آنان با درک این تضاد و با اعتقاد بر اصل مارکسیستی تضاد طبقاتی حاکم بر جنبش توده‌ای، هسته مرکزی حاکمیت را متشکل از طبقات مختلف با اهداف گوناگون ترسیم می‌کردند و اعتقاد داشتند که حاکمیت انقلابی از دو طبقه خرده‌بورژوازی تندرو و بورژوازی وابسته تشکیل شده است. (حسن‌زاده، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۴) آنان رهبری انقلاب و طیف وابسته به آن را خرده‌بورژوازی تندرو

می‌دانستند؛ زیرا معتقد بودند این قشر برای مبارزه با دشمن، به‌طور متزلزل و موقتی به روش‌های انقلابی تمسک می‌جوید و از آرمان‌های انقلابی در مراحل از انقلاب دفاع می‌کند و به محض رسیدن به منافع طبقه‌ای خود موضع ضدانقلابی پیدا می‌کند. فداییان معتقد بودند که خصلت انقلابی موقتی طبقه حاکم نه در خدمت آرمان‌های توده بلکه در جهت منافع و مصالح طبقه‌ای است. از این رو، می‌گفتند که خرده‌بورژوازی تندرو در مراحل آغازین انقلاب و در شرایط ضعف بورژوازی ملی، مهم‌ترین رقیب طبقه کارگر در جنبش برای به‌دست گرفتن رهبری انقلاب است. (جزئی، بی‌تا: ۲۷؛ حسن‌زاده، ۱۳۸۴: ۵۴)

در ادامه این تغییر مبانی تحلیلی، جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) واجد همان ویژگی‌ها و رویکردهایی شده بود که پیش از این نیز در حکومت پهلوی مشاهده شده و مبارزه با آن، هدف اصلی جریان چپ اعلام شده بود. بر اساس این تحلیل، جمهوری اسلامی برآمده از انقلاب، سه سال پس از وقوع آن فرقی با حکومت پیشین نداشت. این تحلیل جریان چپ از وضعیت موجود، این‌گونه بیان می‌شد: «چرخش هیئت حاکمه به راست در زمینه سیاست داخلی و خارجی که به شکل احیای نظام منحط سرمایه‌داری وابسته، تقویت بنیه مالی بورژوازی تجاری، احیای مواضع اقتصادی و مآلاً سیاسی امپریالیسم، و همسانی و همسویی هرچه بیشتر با دول امپریالیستی تظاهر می‌کند، جامعه را با بحران اجتماعی-اقتصادی و سیاسی روبه‌رو ساخته است. راهی که سران جمهوری اسلامی عملاً در پیش گرفته‌اند، چیزی جز تداوم نظام اقتصادی رژیم شاه نیست. بی‌سبب نیست که ارتجاع حاکم با تمام قوا سعی می‌کند تا سرمایه‌داران غارتگر فراری را هرچه زودتر به خود جلب کند. این راه فقط می‌تواند به احیای نظام سرمایه‌داری وابسته منجر شود...» (نشریه و ارگان رسمی حزب توده ایران، ۱۳۶۳) بدین‌سان، بقایای حزب توده بر این عقیده بودند که سران جمهوری اسلامی که خود را در آغوش کلان‌سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان جای داده‌اند، زیر پوشش موازین شرعی همان راهی را طی می‌کنند که از نظام ستم‌شاهی به ارث برده‌اند. (نشریه و ارگان رسمی حزب توده ایران، ۱۳۶۳؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۹۲۸)

به تناسب فاصله گرفتن حکومت جدید از فضای انقلابی، و تلاش بیشتر برای تثبیت وضع موجود بر اساس اصول و آموزه‌های تئوریک شیعه و در رأس آن نظریه ولایت فقیه امام خمینی، جریان چپ به تحلیل انشقاق و جدایی دیگر جریان‌ها از حکومت روحانیت پرداخت و با نشان دادن جریان‌های دیگر از جمله ملی‌گرا در ذیل مفهوم بورژوازی لیبرال، آن را در تضاد و تخاصم با رویکرد سیاسی روحانیون در ذیل مفهوم ولایت فقیه دانست و با مفاهیم ویژه خود، مجدداً درصدد تحلیل وضع موجود برآمد. به اعتقاد جریان چپ، اختلاف درون حاکمیت در مرحله نخست پس از



پیروزی انقلاب علاوه بر خصلت اجتماعی - اقتصادی، خصلت سیاسی نیز داشت. بورژوازی لیبرال که هدفش تحکیم حاکمیت سیاسی خود بود، منطقاً نمی‌توانست با اصل «ولایت فقیه» سازگار باشد. برخی از مراجع تقلید نیز، هر یک بنا به عللی و در درجه اول منافع شخصی، با اصل «ولایت فقیه» در جدال بودند و در این زمینه با بورژوازی لیبرال همگام شدند. ولی مجموعه روحانیت، اعم از مخالفان و موافقان «ولایت فقیه» در اصل «اسلامی کردن» جامعه، به معنای ایجاد ساختاری سیاسی - اسلامی باهم توافق داشتند. (نشریه و ارگان رسمی حزب توده ایران، ۱۳۶۳)

جایگاه امام خمینی(ره) از دیدگاه دیگری نیز مجدداً در تحلیل‌های جریان چپ پس از انقلاب قرار گرفت؛ آن هم زمانی که حکومت جمهوری اسلامی به عقیده چپ‌ها به علت فساد درونی، تمایل به راست، تلاش برای صدور انقلاب، و عواملی از این دست در حال سقوط بود، ولی تنها وجود امام خمینی(ره) در رأس کار سبب وحدت و دوام آن و مانع گسست یک‌باره آن شد؛ «آیت‌الله خمینی، در حقیقت، حلقه واسطه میان این نهادهای متضاد و مانع انفجار آنهاست. تردیدی نیست که در خلأ حضور و اعمال قدرت او به هر شکل، این تضادها بیش‌ازپیش تشدید خواهد شد و رژیم را با سرعت بیشتر به پرتگاه سوق خواهد داد.» (نشریه و ارگان رسمی حزب توده ایران، ۱۳۶۴)

### نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش بررسی بازتاب دو وجه پر اهمیت انقلاب ایران، یعنی نهاد روحانیت و تکاپوهای آن‌ها قبل و بعد از انقلاب و نیز شخصیت و رویکرد سیاسی - حکومتی امام خمینی(ره) در مقام رهبری انقلاب اسلامی در تاریخ‌نگاری چپ ایرانی در دو دوره قبل و بعد از انقلاب اسلامی بود. بر اساس مطالب فوق‌الذکر تا حدودی معین شد که مهم‌ترین معیار نقد و آبخورهای تحلیلی - تبیینی که نویسندگان، مورخان و تحلیل‌گران چپ ایرانی در این دو دوره، یعنی قبل و بعد از انقلاب از این دو مؤلفه به‌دست دادند، تحلیلی ایدئولوژیک و بر اساس مهم‌ترین بنیان‌ها و اصول و معیارهای مندرج در ایدئولوژی مارکسیسم بود.

این گروه از نویسندگان و تحلیل‌گران با گنجاندن نهاد روحانیت و امام خمینی(ره) در ذیل نظام مفاهیم و واژگان چپ سعی کردند تا واقعیت‌های اجتماعی را از دریچه تئوری مارکسیسم مشاهده کنند. آن‌ها در دو دوره قبل و بعد از انقلاب به اتخاذ دو روش و رویکرد تحلیلی نسبتاً متمایز - ولی در درون همان نظام تئوریک مشخص - روی آوردند. برای این دست از تحلیل‌گران مارکسیست ایرانی، نهاد روحانیت پس از تحولات خرداد ۱۳۴۲، به موضوعی قابل توجه تبدیل شد.

آن‌ها در دوره‌های نزدیک به وقوع انقلاب، تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا از درون چارچوب‌های ایدئولوژیکی، اهداف، رویکردها، تحركات و جهان‌بینی روحانیت شیعه و شخص آیت‌الله خمینی، اشتراکاتی با نظام اعتقادی-تئوریک خود بیابند و هم‌گرایی و اتحاد رویکردی خود را با این جریان، رصد کنند. این البته در دوره پس از انقلاب و تحت تأثیر واقعیت‌های موجود، جای خود را به واگرایی‌هایی آشکار بر اساس همان معیارهای ایدئولوژیک مارکسیستی داد و سبب نقد صریح قدرت روحانیت و جهان‌بینی سیاسی-حکومتی‌اش و مقابله با آن شد.

## References

- Aminian, Amir Shahriyar (2000): *Shokaran Men: The Defense Text of Iran's Political Elites*, Tehran: Afrineh Publishing. (In Persian)
- Amir Khosravi, Babak (1996): *An Inside View of the Role of the Tudeh Party of Iran (A Critique of Nouredin Kianuri's Memoirs)*, Tehran: Information, [in collaboration with] Didgah Research and Publishing Institute. (In Persian)
- Amoie, Mohammad Ali (1390): "It was the reference of all fighters", *Mehrnameh*, No. 31, PP. 86-89. (In Persian)
- Behazim, M. A. (Mahmoud Etemadzadeh) (1981): *Iranian Writers and Artists Council (Fifth Office)*, Tehran. (In Persian)
- Behrooz, Maziar (2016): *Rebels with A Cause: The Failure of the Left in Iran*, Translated by Mehdi Partovi, Tehran: qoqnoos. (In Persian)
- Group of Writers (1981): *Documents and Views: The Tudeh Party of Iran from the Beginning to the Revolution until February 1979*, Vol. 2, Tehran: The Tudeh Party of Iran. (In Persian)
- Group of Writers (2008): *Tudeh Party from formation to collapse (1368-1320)*, Tehran: Institute of Political Studies and Research. (In Persian)
- Harsij, Hassan and Hussein Tavassoli (2014): "A Study of Left Party's Viewpoints and Stances in Initial Two Decades Following the Victory of Islamic Revolution Based on Dilthey Historicism", *Journal of Islamic Revolution Studies*, Volume 11, Issue 37, PP. 105-118. (In Persian)
- Hasanzadeh, Ismail (2004): "The Stances and Viewpoints of the Organization of People's Devotees Guerrillas towards the Islamic Revolution", *MATIN*, Spring, Volume 7, Issue 26, Serial Number 26, PP 45-70. (In Persian)
- Jazani, Bijan, (No date): *how the armed struggle becomes mass, and a few other articles*, No place, No publisher. (In Persian)

- Kianuri, Nouredin (1980), Questions and Answers, No place: Tudeh Party of Iran. (In Persian)
- Letter from the people (1985): publication and official organ of the Tudeh Party of Iran, No. 1. (In Persian)
- Letter from the people (1985): publication and official organ of the Tudeh Party of Iran, No. 7. (In Persian)
- Letter from the people (1985): publication and official organ of the Tudeh Party of Iran, No. 12. (In Persian)
- Moharamkhani, Fariborz and Anbarmoo, Mansour (2014): "Tudeh Party's stance on Iran's Islamic Revolution (with emphasis on Left documents)", Journal of Historical Perspective & Historiography, Tudeh Party's stance on Iran's Islamic Revolution (with emphasis on Left documents), Volume 24, Issue 13, PP. 125-148. (In Persian)
- Rah-e Fadaei (1981): Organ and publication of Fadaiyan-e Khalq, "Fight against monopoly". (In Persian)
- Rah-e Kargar (1979): Revolutionary Workers' Organization of Iran, November, "Fascism: Nightmare or Reality?" (Booklet No. 4. (In Persian)
- Tabari, Ehsan (1979): "Islam and Socialism", World, third round, No. 3. (In Persian)
- Tabari, Ehsan (1980): "A Critique of the Theory of Convergence", Tehran: Morvarid. (In Persian)
- Tabari, Ehsan (1982): Philosophical and Social Writings (Part II), Tehran: Tudeh Party of Iran. (In Persian)
- Tabari, Ehsan (1987): Kajrahe: Memoirs of the History of the Tudeh Party, Tehran: Amirkabir Publications. (In Persian)
- Tabari, Ehsan (1987): The Tudeh Party of Iran and the Issues of Our Revolutionary Homeland: A Collection of Articles, Interviews and Speeches (1978-1988), No place: The Tudeh Party of Iran. (In Persian)
- The World (1965): (Political and Theoretical Publication of the Central Committee of the Tudeh Party of Iran, Summer, Year 6, Issue 2. (In Persian)
- The World (1967): (Political and Theoretical Publication of the Central Committee of the Tudeh Party of Iran, Winter, Eighth year, No. 4. (In Persian)
- Torabifarsani, Soheila and Tavassoli kupaie, Maryam (2010): "An Introduction to the Historiography of the Tudeh Party of Iran", Journal of Historical Perspective & Historiography, Winter and Spring, Volume 19, Issue 4, PP. 1-24. (In Persian)